ارزیابی مقاله:نیشابور پیش از تاریخ و مناطق مرزی بین ایران و آسیای مرکزی

عمران گاراژیان *

پیش در آمد

در این نوشته مبنا را بر این گذاشته ام که خواننده محترم اصل مقاله یا ترجمهٔ آن ۱ را خوانده و از محتوای آن مطلع و سوابق نویسندگانش را می داند. ساختار این نوشته به شرح زیر است.

۱) بطور مختصر زمینه یعنی اطلاعات و انتشارات موجود در مورد باستان شناسی پیش از تاریخ خراسان را مرور می کنم.

۲) توصیفهای مقاله؛ (شامل مشخصات و موقعیت تپه ای که مقاله دربارهٔ آثار آن است)، توصیف آثار و گاهنگاری آنها را ارزیابی می کنم.

۳) در مورد تفسیرهای نویسندگان بحث خواهم کرد.

زمینه

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارم اطلاعات منتشر شده یا منابع مستقیم در مورد پیش از تاریخ خراسان به پنج مقاله و توضیحاتی در یک کتاب خلاصه می شود که عبارتند از:

۱) *لباف خانیکی، رجبعلی*؛ ۱۳۸۱ (۲۰۰۳ م.) نیشابور حلقه اتصال تمدنهای بین النهرین، ایران، سند و باختر؛ **نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی**؛ شماره ۱؛صص ۳۶-۴۷. در این مقاله نویسنده از بین مجموعه اشیاء کشفی اتفاقی، پیکره ای را برگزیده و به توصیف، گاهنگاری و تبین در راستای عنوان یاد شده پرداخته است.

2)*Hiebert, Fredrik T. and Robert H.Dyson Jr.*2002, Prehistoric Nishapur and the Frontier Between Central Asia and Iran, **Iranica Antiqua**, vol.XXXVII, pp113-149

3)*Grop, Gerd*,1995 ,**archaeologische forschungen in khorasan,Iran**,Beihefte zum Tubinger atlas des verderen Orients.

4) *Kohl,Philip and Dennis Heskel*, 1980,Archaeological Reconnaissance In The Darreh Gaz Plain:A Short Report,**IRAN** Vol XVIII.

5) *Ricciardi, Venco*, 1980, Archaeological survey in the upper Atrak valley (Khorassan, Iran), preliminary report, **MESOPOTAMIA**, vol.15, Revista del archeologia, epigrafia e storia orientale antica, pp.51-72.

6)*Ariai, Ali & Thibault,C.*, 1975, Nouvelles precisions a propos de l' outillage paleolitique ancient sur galets du Khorassan (Iran), **Paleorient**, vol.3,pp. 101-107

مقاله دوم در همین نوشته بحث و بررسی شده است. شماره سوم:نتیجه بازدید های گذری گرد گروپ در سالهای دهه ۱۹۸۰ است که اطلاعاتی به زبان آلمانی به چاپ رسانده. چهارم و پنجم حاصل بررسیهای نگارندگان مقالات در آستانه انقلاب اسلامی(۱۳۵۷) در دره های بالایی اترک و دشت درگز است. ششم نیز گزارش دو زمین شناس با رویکردهای زمین شناختی در مورد دست افزارهایی است که در دره کشف رود شناسایی کرده اند.

از میان انتشارات یاد شده تنها همین مقاله است که داده هایی حاصل از کاوش باستان شناختی را ارائه کرده است. البته در زمان انتشار آن از زمان کاوش ۶۵ سال می گذشته و نویسندگان چنانکه در مقاله ذکر کرده اند فقط اشیا را در اختیار داشته اند (ص ۲۶ ،ستون دوم). یک مورد دیگر نیز حاصل کشف اتفاقی اشیا در هنگام حفر چاه است(لباف ۱۳۸۱). چهار مورد دیگر همگی اطلاعاتی از بازدید و بررسی سطحی را ارائه کرده اند.

* دانشجوی دوره دکتری گرایش پیش از تاریخ، دانشگاه تهران

(۱) نویسنده، ترجمه مقاله را نخوانده و بر مبنای مطالعه اصل مقاله این نوشته را تهیه کرده و به نوبه خود لازم می داند از اساتید محترم مولفین مقاله و دوست گرامی جناب آقای تقوی که زحمت ترجمه را کشیده و دوستان گرامی در باستان پژوهی که مقدمات انتشار را فراهم کرده اند صمیمانه تشکر کنم.

توصیفها:

توصیفهای مقاله به دو گروه کلی توصیفهای متنی و تصویری تقسیم می شود. از نظر موضوعی توصیفهای یادشده یا مربوط به زمینه‌ای هستند که آثار، از آن بدست آمده یعنی تپه منطقه و منطقه در ارتباط با مناطق همجوار را توصیف می کند؛ یا توصیف آثار باستانی بدست آمده است. در این قسمت ابتدا به توصیف های زمینه می پردازم سپس در باره توصیف آثار باستانی و گاهنگاری آنها بحث خواهم کرد.ارتفاع تپه (صفحه ۲۶، ستون دوم، سطر۱۹) کمتر از ۳ متر ذکر شده است. بر اساس بازدیدهای انجام شده ارتفاع آن بیش از ۶ متر است. موقعیت تپه نسبت به نیشابور قرون میانه ۱۲ کیلومتری شمال غرب آن ذکر شده(ص۲۶) در جای دیگر نیز اضافه براین ۱ کیلومتری شرق استقرار جدید بزغان ذکر شده است. توصیف اخیر باعث شناسایی تپه شد.۱. تپه مورد بحث در مقاله در حدود ۵/۱ کیلومتری شمال شرق بزغان - امروزه شهر فیروزه خوانده می شود- و حدود ۱ کیلومتری شرق کارخانه قند نیشابور.۲. واقع شده است. فاصلهٔ تپه از غربی ترین حاشیه های نیشابور معاصر ۲۱ کیلومتر است ؛ شهر قرون میانه نیشابور در حاشیه جنوب شرقی شهر کنونی واقع شده و با تپه ای که مقاله در مورد آن است بیش از ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. با شناسایی محل گمانه های جنوبی و شرقی پای تپه، شک باقی نمی ماند که تشخیص تپه درست است. یادآوری این نکته لازم است که بررسی سطحی نشان داد که عمده آثار سطحی مربوط به دوره تاریخی است. در بررسیهای معاصر هیچ داده پیش از تاریخی مشاهده نشد.بر مبنای فاصله ۱۹۰ کیلومتری آنو و نیشابور(ص۲۵) نویسندگان یک به یک مواد باستانی دو محل را پیشنهاد کرده اند؛ بستر طبیعی بویژه دو رشته کوه بینالود الله اکبر و هزار مسجد با جهت کلی شمال غربی - جنوب شرقی موانع طبیعی هستند که واقع نمایی این نظر نویسندگان را با تردید همراه می کنند. مادامیکه اطلاعات دقیق و با روشهای بروز از استقرارهای خراسان بویژه خراسان داخلی بدست نیامده نمی توان پیش از تاریخ منطقه را با مناطق همجوار مقایسه و دارای شباهت یک به یک قلمداد کرد.توصیف کلی ارائه شده به نقل از لسترنج (Le Strange,1905) که دشت نیشابور را دالانی شرقی- غربی از افغانستان تا شاهرود در شمال کویر و قسمتی از (راه خراسان) توصیف کرده غیر واقعی و متناسب با جغرافیای تاریخی و متون قرون اولیه و میانی اسلامی است به نظر می رسد نمی توان آن را به دوره های پیش از تاریخ نسبت داد. توصیف سفالها در چارچوب گاهنگاری تپه نمازگاه ارائه شده(ص۲۶).سفالها از قدیم به جدید در ۸ گروه طبقه بندی شده اند. ضمن توصیف هر گروه مقایسه با استقرارهای کاوش شده منطقه(ایران و جنوب غرب ترکمنستان) نیز انجام شده است. برای گروه اول یک قطعه سفال در متن توصیف شده (جنس نخودی با ماده چسباننده کاه به مقدار زیاد با سطح صاف شده) (ص۲۶، پارگراف نهایی) طرحی برای این سفال ارائه نشده تنها یک ژتون در تصویر ۴ با شماره ۱ معرفی شده بر اساس این اطلاعات طیف گسترده ای از نام تپه ها در جنوب غرب ترکمنستان و شمال شرق، شمال مرکزی و حتی سیلک در غرب فلات مرکزی ذکر شده که ممکن نیست از نظر گاهنگاری همزمان باشند. این ارجاع ها احتمالا برای مقایسه ژتون ذکر شده است.

گروه دوم طرح های ۲تا ۸ در تصویر ۴(البته به نظر می رسد طرح ۸ از قلم افتاده است) شامل سفال های قرمز متوسط و ظریف با پوشش غلیظ قرمز و نقوش سیاه و ارغوانی تیره است(ص۲۷). برای این گروه ماده چسباننده ذکرنشده؛ اگر ماده چسباننده ماسه نرم بوده باشد بر اساس اطلاعات تپه برج نیشابور آنها را باید به کالکولیتک II نسبت داد. البته نویسندگان در ادامه متن به سفالهایی با فرم و نقشمایه مشابه در آنو اشاره کرده و غلبه ماده چسانده کاه در آن تپه را یادآور شده‌اند، همچنین با گورستان پرخای II در کنار رودخانه سومبار مقایسه کرده اند (ص۲۷،ستون اول). در تپه نیشابور این سفالها از پایین ترین سطوح در گمانه شمالی و غربی بدست آمده است. یادآور می شود نویسندگان گاهنگاری نمازگاه I یعنی کالکولیتک I را برای دو گروه اول در نظر گرفته اند.

گروه سوم سفالها یعنی آنچه در تصویر ۵ طرح هایشان ارائه شده به نمازگاه II نسبت داده شده است(ص ۲۹). بر اساس اطلاعات حاصل لایه نگاری تپه برج نیشابور این گروه احتمالا متعلق به اواخر کالکولیتک II و اوایل کالکولیتک III است. در میان مقایسه های انجام شده قره تپه شهریار شباهت دوری به این گروه دارد. در مورد حصار II و شباهت آن با این گروه از سفالها نویسنده این متن اطلاعات لازم برای اظهار نظر دراختیار ندارد.

۱- با هماهنگی و راهنمایی محمد اسماعیل اعتمادی رینس وقت میراث فرهنگی نیشابور که منطقه را نیز بررسی باستان شناختی کرده بود موفق به شناسایی تپه شدیم. از وی بخاطر توجه ویژه به تپه ها و اطلاعات باستان شناسی منطقه تشکر می کنم.

۲-کارخانه قند نیشابور در زمان کاوش وینکلسون احداث نشده بوده.

در مورد گروه چهارم یعنی آنچه با طرح های تصویر ۶ مرتبط است، نویسندگان آن را به نمازگاه IIIنسبت داده اند(ص۲۷). نویسنده در مورد گاهنگاری این گروه نظری ندارد، چراکه در لایه شناسایی نشده است. اما مشابه سفالهای چند رنگ(طرح ۴ در تصویر ۶)، طی بررسی سطحی از تپه برج و تپه نادری حدود سه کیلومتری جنوب شرق مشهد کنار جاده قدیم نیشابور شناسایی شده است.

در مورد گروه های پنجم و ششم(نمازگاه IV) وگروه هفتم (نمازگاه V/VI) بدلیل کمبود اطلاعات از دوره های یادشده در شمال شرق ایران امکان ارزیابی نظر نویسندگان وجود ندارد. گروه نهم را نویسندگان به یاز I به عبارت ایرانی به آهن I نسبت داده اند. براساس اطلاعات کاوشهای جنوب غرب ترکمنستان این نظر درست است. اما براساس تجربه اندك نویسنده در بررسیهای شمال شرق ایران به نظر می رسد این گروه خاصه طرح ۳ در تصویر ۱۰ در استقرارهای پیش از تاریخ خراسان غربی محدوده نیشابور و سبزوار نقشمایه هایی هستند که احتمالاً از اوایل دورهٔ برنز تا اوایل دورهٔ آهن با کمی تغییرات تدوام داشته اند.

در پایان این قسمت لازم به یادآوری است که چه نویسندگان مقاله ای که در باره‌اش بحث می‌کنیم؛ نویسندهٔ این متن یا هر باستان شناس دیگری؛ مادامیکه معرفها و سنتهای فرهنگی و توالی لایه نگاری فرهنگهای پیش از تاریخ شمال شرق ایران کاوش و معرفی نشود؛ با اطلاعات پراکنده حاصل از بررسیهای سطحی، نخواهد توانست اظهار نظر دقیقی کند؛ چراکه منطقه ناشناخته است.

تفسیرهای نویسندگان:

در مقالهٔ مورد بحث سه گروه کلی تفسیر داده شده است. تفسیرهایی در مورد گاهنگاری و لایه نگاری (در این مورد قابل ذکر است که اگر اشیا، طی لایه نگاری بدست آمده و مواد فرهنگی با آزمایشهای دقیق علوم پایه ای انجام و لایه نگاری پیشنهاد شده بود، باید آن را توضیح دادن قلمداد می کردیم اما برداشت از چند شی که در سال ۱۹۳۷ کاوش شده و جز خود اشیا اطلاعات دیگری در دست نبوده ، تفسیر است). تفسیرهای داده شده در مورد روابط در مقیاس کلان و بین منطقه‌ای، و گروه سوم تفسیرهای ارائه شده در مورد مناطق اقماری که از تفسیرهای گروه دوم است و به طور مختصر اشاره شده است. . به نظر می رسد تفسیرهایی که در مورد لایه نگاری و گاهنگاری فرهنگها است؛ در مقاله ارائه شده قابل دفاع نیست چرا که مستند به داده هایی است که همگی از مناطق همجوار منطقه به دست آمده اند. به عبارت دیگر چهارچوب گاهنگاری مبتنی بر اطلاعات و اقتضاهای منطقه نیست و بر مبنای گاهنگاری آسیای مرکزی و شمال مرکزی فلات ایران و بر اساس مقایسه ها در مواردی غیر واقعی گاهنگاری پیشنهاد شده است. به نظر نویسنده توالی فرهنگهای منطقه ای واقعیتی نیست که از طریق مقایسه چند قطعه سفال اطلاعات آن فراهم شود بلکه انجام بررسی و لایه نگاری وحتی کاوشهای گسترده در خود منطقه لازم است.

تفسیرهای گروه دوم در مورد روابط برون منطقه‌ای؛ آنچه در مقاله ارائه شده کلی بافی و الگوبرداری از مدلهای دوره تاریخی و اسلامی است که به این سادگی بدون وجود اطلاعات از پیش از تاریخ منطقه قابل تعمیم به آن نیست.

گروه سوم تفسیرهایی که منطقه شمال شرق ایران را منطقه ای اقماری برای جنوب غرب ترکمنستان به شمار می آورد نیز غیر واقع گراست؛ چراکه عمده ترین تفاوت دو منطقه یاد شده انجام شدن کاوشهای گسترده در جنوب غرب ترکمنستان و نبود اطلاعات در مورد شمال شرق ایران است.

در پایان ذکر چند نکته را لازم می دانم:

در کنار نقص های مقاله که به آن پرداخته شد. این مقاله چند نکته قوت دارد. الف) به موضوعی ودر منطقه ای پرداخته که اطلاعات بسیار کمی در مورد آن هست. ب) نویسندگان در چند جای مقاله به واقعیت کمبود اطلاعات در مورد منطقه اشاره کرده اند. پ) آثاری را منتشر کرده اند که اطلاعی از وجودشان و کاوش در تپه یاد شده در محافل باستان شناسی وجود نداشت. ت) توصیف مکتوب و طراحی های مطلوبی از اشیا همراه با نقشه های متوسط ارائه کرده اند.

۲) انجام نشدن پژوهش های پیش از تاریخی در یک پنجم شرق شمالی و سرزمینهای شرق ایران(خراسان قبل از تقسیمات ۱۳۸۳) حاصل فرآیندهای طولانی مدت است که در این نوشته در مورد آن بحث نمی کنم طی سالهای اخیر فعالیتهایی بوسیله نویسنده همین نوشته انجام شده اما چون اطلاعات حاصل از بررسی است چارچوبی برای سازماندهی آن بصورت قابل انتشار وجود ندارد؛ استفاده از چارچوبهای گاهنگاری و توالی فرهنگهای منطقه ای در مناطق همجوار (رویکردی که نویسندگان مقاله مورد بحث اتخاذ کرده اند) به نظر اینجانب از نظر باستان شناختی قابل دفاع نیست.

چند واقعیت قابل ذکررا نباید از نظر دور داشت. ۱) در ساختار میراث فرهنگی و باستان شناسی ایران مبانی و گزاره های غیرشخصی برای اتکا به عنوان مبنای ارزیابی ها و پی ریزی ساختارها نهادینه نشده است.۲) مدیران استانی عمدتاً غیر متخصص و بدنه کارشناسی استانها درگیر انجام امور اجرایی اند. ۳) مدیران ستادی متخصص آنقدر مشغله اداری – اجرایی دارند که توانی در سیستم برای ارزیابی و خط مشی گذاری بلند مدت که بماند، حتی میان مدت(برنامه های ۴یا ۵ ساله) باقی نمانده است. ۴) در ساختار میراث فرهنگی و باستان شناسی جایگاهی برای دانشگاه ها و راهکاری برای ارتباط علمی دانشگاه ها و سازمان میراث فرهنگی و گردشگری درنظر گرفته نشده است. ۵) پژوهشگاه در ستاد و بدنه اجرایی در استانها بدون مشخص بودن ارتباط کاری ونسبتهای اداری –اجرایی و علمی – پژوهشی رشد یافته اند. ۶) انجمن صنفی یا علمی که بعنوان بازویی برای بدنه کارشناسی و تفکر علمی دانشگاهی و حرفه ای ایفای نقش کند وجود ندارد. ۷) دانشگاه‌ها واحدهایی توصیفی و سنتی تاریخ گذشته بجای روشها و رویکردهای تئوریک بروز، ارائه می‌دهند. ۸) پژوهش های باستان شناختی در دانشگاه ها نهادینه نشده است. ۹) عرصه ای برای ظهور و بروز همچنین نقد و ارزیابی پژوهش و آموزش باستان شناسی در جامعه وجود ندارد۱۰) مردم جامعه، حتی دانشگاهیان تنها شناختی قرون نوزدهمی و عتیقه جویانه از باستان شناسی دارند و ۱۱) ...۱۲) ...۱۳) ...

با واقعیت های شرح داده شده انجام نشدن پژوهش در دوره هایی دور و در مناطقی پرت که نه آثارچشم گیر و هویت ساز دارد و نه انبان نخستین ها و اولین ها از آن پر می شود و نه می توان برای از بین رفتن آثار ناشناخته آن فرد و سازمانی را مورد سئوال قرارداد.حتی نمی توان سئوال کننده ای پیدا کرد و سئوالی رسانه پسند؛ وضعیت موجود البته وضعیت مطلوب است چرا که مبنایی و معیاری و عاملی و انگیزه ای نیست.